

چالش‌های فرا روی "تقریب"

چالش‌های فرا روی "تقریب"

آیت‌الله محمد علی تسخیری

دبیر کل مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - ایران

بسم خداوند بخشنده مهربان

و الصلاة والسلام علی محمد و آله و صحبه و بعد:

کوشش‌های علما و اندیشمندان و مصلحان، گرایشی عمومی به سمت و سوی "تقریب مذاهب اسلامی" و چیرگی زبان گفتگوی منطقی و ترجیح آن بر هر زبان دیگری را در راستای همسویی با گرایش‌های اصیل اسلامی و هماهنگی با گرایش‌های جهانی به این شیوه و گفتگوی تمدنها و فرهنگ و ادیان، به بار آورده است.

واقعیت اینست که همه متون اسلامی و مفاهیم و احکام شرعی و اظهارات و سخنان پیشوایان و علما و نیز رفتار آنان در جهت بکارگیری این شیوه و ایجاد زمینه‌ای برای تحقق چنین نتایجی است.

ما ضمن به فال نیک گرفتن این مسئله، معتقد به لزوم تعمیق و ژرفا بخشیدن آن در اذهان و جانها هستیم زیرا آنرا در عین حال گرایشی علمی، روانی و اخلاقی تلقی می‌کنیم که در پی فراتر رفتن انسان مسلمان از اختلاف نظرهای خود با دیگران و چشم‌پوشی از پیامدهای این اختلاف‌ها و مقتضیات تنوع در رفتار و نیل به مواضع یگانه‌ای در برابر چالش‌های بزرگ فراروی امت و نیز در برابر مسایل داخلی است که خود از لوازم و ابزارهای شخصیت یگانه آنست.

این روند ژرفا بخشی، مستلزم هر آن کارهایی است که می‌تواند گرایش و تمایل به نزدیکی و از آنجا تفاهم و همدلی را به ملکه و اخلاق اجتماعی اصیل و عامی تبدیل سازد که با وجود آن هر آن صدای ضد "تقریبی" و "دور ساز" را به حالتی غیر عادی و خروج از جمع و سازی خارج از نت و حرکتی نامأنوس و مضمّن کننده جلوه‌گر سازد.

این هدف زمانی محقق می‌شود که علما و اندیشمندان، در وهله نخست این ایده را اولاً کاملاً درک کنند و با آن خو بگیرند و ثانیاً تاریخ و پیامدهای آن بر روند حرکت تاریخی و تمدنی امت را مورد بررسی و مطالعه قرار دهند و ثالثاً توده‌های مردم را نسبت به آن و آثاری که در پی دارد، آگاه سازند و ایده را به اقدام عملی ملموس و روزانه‌ای تبدیل نمایند تا آن ملکه را تحقق بخشد و اخلاق مطلوب را فراگیر سازد.

و ای‌بسا این مسئله نیازمند اجرای طرح‌های اجتماعی مشترکی در عرصه‌های مطالعاتی، اجتماعی و غیره باشد و در این میان دو نکته مهمی که باید بر آنها انگشت گذارد عبارتند از:

الف- بکارگیری و بهره‌برداری از انگیزه‌های دینی و اجتماعی و حتی سیاسی به عنوان مقتضیات حرکت به سوی "تقریب" در اندیشه و وحدت در عمل و بازیابی آن حائلی که در آن همکاری و نزدیکی میان علما در مشترکات- که گستره وسیعی هم دارند- صورت گرفت چنانکه برخی‌ها را برآن می‌داشت که از اختلاف داشتن در مسایل با دیگران، عذرخواهی کنند.

ب- شناخت موانع و دشواری‌هایی که فرا راه این امر قرار می‌گیرد.

نکته نخست به رغم اهمیتی که دارد چندان مورد توجه ما نیست و البته می‌توان از شیوه‌های متنوع قرآنی در سوق به وحدت با یاری گرفتن از فراخوان مستقیم و انگشت گذاردن بر روح برخوردهای عقلانی و گفتگوی منطقی با دیگران و یادآوری وحدت دشمنان- به رغم تناقض‌ها و تضادهایی که با هم دارند- در جبهه رویارویی با امت اسلامی و نیز نتایج مثبت وحدت و پیامدهای منفی تفرقه و پراکندگی و امثال آن- که مفصل است و باید در جای خود بدان پرداخت- یاری گرفت. ولی آنچه مورد توجه و عنایت ماست، نکته دوم یعنی شناخت موانع و مشکلات موجود بر سر راه این تقریب و همسویی است گویانکه به لحاظ محدودیت زمانی، نمی‌توانیم به طور مفصل و گسترده به این موضوع بپردازیم.

چالش‌هایی که "تقریب" با آنها روبروست:

این چالش‌ها فراوان و سخت هستند که برخی از سوی دشمنان و برخی نیز برخاسته از درون امت‌اند که ای‌بسا مهمترین آنها عبارتند از:

یکم- عامل خارجي:

کاملاً روشن است که دشمنان این امت ، شرايطي را ايجاد مي کنند که منجر به پراکندگي و تفرقه آن شود و در برابر هر آنچه به وحدت آن انجامد ، مي ايستند. پيش از اين هم ديديم که استعمار غربي طي دوره اشغال جهان اسلام و بويژه در زماني که تقريباً همه جهان اسلام را به اشغال خود در آورده بود و در نيمه اول قرن بيستم ميلادي، آخرين دولت اسلامي قدرتمند [عثماني] را از پاي درآورد، سياسي با هدف هاي سه گانه زير را در پيش گرفت:

1- باقي نگاه داشتن امت بر عقب ماندگي هاي علمي، اقتصادي، فرهنگي، آموزشي و غيره.

2- اشاعه لائيسم غربي و چيره ساختن آن بر روح اسلامي حاکم بر جهان اسلام و تحريك گرايش هاي ملي و نژادي که البته اين طرح خيلي زود با شکست مواجه شد و يکي از نويسندگان معاصر را بر آن داشت تا از به عنوان: "پيروزي بسيار بي دوام لائيسم (1920-1970)" ياد کند.

3- چند پاره کردن جهان اسلام و تقسيم آنها به کشورها و ملل پراکنده و برانگيختن نعره هاي مذهبي، جغرافيايي، ملي و نژادي و حتي تاريخي بطوریکه هر بخش از آن را تشويق کرد تا بر تاريخ پيش از اسلام يا تاريخ پس از اسلام ويژه خويش، انگشت بگذارد و حتي ديديم که برخي ملل آسياي ميانه را تشويق مي کرد تا طاغوت هايي چون "تيمور لنگ" را به عنوان قهرمان ملي مورد ستايش و بزرگداشت قرار دهند و جنايات وحشيانه اش عليه ملل امت اسلامي را بفراموشي بسپارند و اينها همه بر اثر هراس از وحدت اسلامي بود که مرتباً از سوي رهبران و انديشمندان و نويسندگان غربي از آن سخن مي رفت و براي

مبارزه و نبرد دائمی با جهان اسلام تئوری پردازی می‌شد و بر این اساس است که نویسنده غربی خانم "شیرین هانتز" در پیشگفتار کتاب خود "آینده اسلام و غرب" چنین می‌گوید:

«رمانی را که "جان بوشان" - که در آن زمان در سال 1916م سرگرد اطلاعات در ارتش بریتانیا بود - تألیف کرد مبتنی بر فرضیه تحقق يك انقلاب اسلامي بود که می‌توانست در صورت بروز، مسیر جنگ جهانی اول را به زیان نیروهای متفق، دگرگون سازد.

"بوشان" در این رمان با عنوان "عبای سبز" (Mantle Green The) نوشت: «اسلام، اعتقادی مبارزه جویانه و جنگی است، چه هنوز هم شیخ یا رهبر دینی آن در محراب می‌ایستد و در يك دست قرآن و در دست دیگر شمشیر مشهور را حمل می‌کند؛ حال اگر فرض کنیم که امیدی به نجات باشد که به کشاورزان مناطق عقب افتاده دهد و رؤیاهای آنان در مورد بهشت را وسوسه کند، می‌دانی چه اتفاقی خواهد افتاد دوست من؟ به زودی درهای جهنم در این جهان باز خواهد شد؛ گزارش‌هایی از علما از همه جا بدستم رسیده است؛ از بازرگانان کوچک در جنوب روسیه، بازرگانان اسب در افغانستان، تجار ترکمن، حجاج در سر راه به مکه و "اشراف" (سادات) شمال آفریقا و پوستین پوشان مغولی و فقرای هند و تجار یونانی در خلیج و نیز کنسول‌های محترمی که از کد استفاده می‌کنند، همه و همه در روایاتی که برای ما ارسال می‌کنند، بر همین نکته اتفاق نظر دارند که شرق در انتظار اشاره‌ای الهی است.»

پس از حدود سه چهارم قرن، "چارلز کراوئمر" مفسر سیاسی آمریکایی، از بیم‌ها و نگرانی‌های مشابهی سخن گفت و یادآور شد که "ایالات متحده آمریکا"، با دو خطر ژئوپولیتیک احتمالی روبروست که یکی از آنها از همان منطقه‌ای سرچشمه می‌گیرد که "جان بوشان" در رمان خود (عبای سبز) یاد کرده و به صورت «جهان اسلام متحدی زیر پرچم بنیادگرایی به شکل ایرانی آن در می‌آید که علیه غرب کافر به جنگ مرگ و زندگی می‌پردازد.» [1]

در اینجاست که ما شاهد ایفای نقش دست‌های بیگانه‌ای هستیم که درگیری‌های فرقه‌ای را در پاکستان و عراق و افغانستان و لبنان و دیگر کشورها و مناطقی که پیروان مذاهب مختلف با یکدیگر همزیستی دارند، تحریک می‌کنند و ای‌بسا برای تحقق همین هدف بوده که از همه رسانه‌های گروهی و فلم‌ها و زبانهای مزدور، بهره گرفته و از نفوذ ایرانی (و شیعی) و هراساندن توهمی و از آنجا پراکندن و تفرقه امت و به باد دادن نیروها و امکانات آن صحبت می‌کند تا امت اسلامی، وحدت خود را به فراموشی بسپرد و مسئله اصلی و اساسی و واقعی و دشمن واقعی خویش را از یاد ببرد و مسئله به صورت درگیری‌های عربی- فارسی یا عربی- کردی درآید و وانمود شود که مبارزه‌ای میان خیزش اسلامی و استعمار و استکبار جهانی و دردانه آن صهیونیسم جهانی، مطرح نیست.

دوم: منافع شخصی برخی زعما و حکام:

که مسئله‌ای است که ما در دورانهایی سیاه گذشته و امروز نیز شاهد آنیم بگونه‌ای که برخی‌ها، از نفوذ خود برای تحریک عموم مردم و بویژه برخی وابستگان به اهل علم برای برانگیختن نعره‌ها و درگیری‌های فرقه‌ای و طایفه‌ای، سو استفاده می‌کنند. یکی از نویسندگان مؤرخ در توصیف یکی از جنگ فرقه‌ها با تحریک مقامات حاکمه می‌گوید: «هیچ سالی بدون خشونت میان آنچه که به عنوان فرقه‌های سنی و فرقه‌های شیعی در سایر سرزمین‌های مناطق عربی اسلامی توصیف می‌شد، نمی‌گذشت. ترک‌ها خود در سال 1249 هجری قمری عملیات سرکوب فرقه‌ای علیه شیعه را بر عهده گرفتند و بیشتر قربانیان این عملیات، از منطقه "الشاکریه" در بغداد بودند که در پی آن، به زندان مرکزی بغداد حمله شد و یکی از دو پل ارتباطی میان دو طرف "کرخه" و "رصافه" به آتش کشیده شد...»

او به سخن درباره نقش حکومت‌های فرقه‌ای و طایفه‌ای در فتنه انگیزی در مصر، در درگیری‌های فرقه‌ای پس از شکل‌گیری جنبش سیاهان در جنوب عراق و کشیده شدن درگیری‌ها به "مدینه منوره" و "طبرستان" و شمال آفریقا ادامه می‌دهد. [2]

کتاب‌های دیگری نیز وجود دارد که درباره این پدیده سخن می‌گویند از جمله "مقدمة ابن خلدون" و غیره.

کافی است نقش درگیری‌های عثمانی-صفوی را - که به مدت چهار صد سال بدراز کشید- در ایجاد فتنه‌های فرقه‌ای داخلی و تضعیف امت اسلامی و از آنجا از دست رفتن شوکت و عزت و قدرت امت اسلام در برابر چالش‌های گوناگون، خاطرنشان سازیم.

در اینجا مایلم عین گفته‌های آقای "الباز العرینی" مترجم کتاب "الحروب الصلیبية" (جنگ‌های صلیبی) نوشته نویسنده غربی "ارنست بارکر" را نقل کنم که می‌گوید:

علت اصلی در موفقیت صلیبی‌ها [مسیحیان] تنها به فراوانی شمار ایشان و کمک‌های دریافتی ایشان از دولت بیزانس باز نمی‌گردد بلکه اساساً مبتنی بر تفرقه مسلمانان و عدم وحدت سیاسی و دینی آنها بود؛ و در همان زمان که نیروهای صلیبی راه شرق را در پیش گرفتند، درگیری میان برادران "دقاق" و "رضوان" - از امرای سلاجقه - برای دستیابی به حکومت سوریه، تشدید یافت و در حالی که صلیبی‌ها در حال نزدیک شدن به شام بودند میان آن دو جنگ در گرفت. اختلاف‌های دینی و سیاسی حاصل میان خلافت عباسی در بغداد و خلافت فاطمی در قاهره نیز از دید صلیبی‌ها، پنهان نبود و هنگامی که امرای سنی در شام کوشیدند با خلیفه فاطمی تماس بگیرند و از او برای متوقف ساختن پیشرفت صلیبی‌ها یاری جویند، خلیفه فاطمی را آماده تحقق این هدف نیافتند.

در حالی که موفقیت صلیبی‌ها ناشی از اختلاف‌های سیاسی و دینی در جهان اسلام بود، امرا و سران

مسلمانان کوشیدند بر عوامل این تفرقه چیره شوند بنابراین جنبش جهاد دینی را اعلام کردند و پیروزی‌هایی بدست آوردند که به وحدت مصر و شام و شمال الجزيرة (شبه جزیره العرب) انجامید و بدین ترتیب، صلیبی‌ها در سواحل دریا مورد محاصره قرار گرفتند؛ پس از آن خلافت فاطمی از میان برداشته شد و دیار مصر به مذهب سنی فراخوانده گردید و وحدت معنوی نیز تحقق یافت و "صلاح الدین الایوبی" توانست صلیبی‌ها را شکست دهد و بخش اعظم سرزمین‌هایی را که برآن چیره شده بودند باز پس گیرد و این سیاست، همچون قاعده و شالوده‌ای شد که "ایوبی‌ها" و "ممالیک" بدان عمل کردند و در سال 1391 میلادی، پای صلیبی‌ها به طول کامل، بریده شد و علاوه بر آن سرزمین‌های اسلامی و در پی شکست‌های پی‌در پی مغول‌ها، از خطر این قوم نیز بدور ماند.

این کتابی که به زبان عربی برگردانده‌ام، تصویری از همگامی جنبش صلیبی با هدف‌های استعماری، ارایه می‌دهد و عوامل مختلفی را که در سمت و سو دهی به جنگ‌های صلیبی دخیل بودند روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که دشمنی میان غرب و شرق ریشه در قرن‌های متمادی گذشته دارد و غرب با یاری گرفتن از شیوه‌های استعماری سعی کرده آرزوها و اهداف استعماری خود را در شرق تحقق بخشد. در پیوستی که به این کتاب افزوده‌ام به توضیح هشیاری جهان عرب در آن زمان و درک اینکه جز با اتحاد و شکیبایی در جهاد با دشمن نمی‌توان نیروهای دشمن را از پای در آورد، پرداخته‌ام گو اینکه شایسته است این نکته را نیز یادآور شویم جهاد دینی که رهبران و سران مسلمانان آنرا سر دادند از سوی همه مردم در سرتاسر جهان عرب مورد پذیرش و پاسخ مثبت قرار گرفت. مؤلف کتاب در فصل سوم آن و بهنگام سخن از درگیری‌های مسلمانان- که زمینه را برای موفقیت حمله صلیبی فراهم آورد- می‌گوید:

«وضع آسیای صغیر [ترکیه کنونی] و سوریه در سال 1097 میلادی، از نقطه نظرهای متعددی، متناسب با موفقیت صلیبی‌ها بود چه سلجوقیان فقط به اشغال نظامی فتوحات خود اقدام می‌کردند. نیروهای سلجوقی در برخی شهرها از جمله "نیقیه" و "انطاکیه" مستقر شدند و آماده رویارویی با صلیبی‌ها و مقاومت جانانه در برابر آنها گشتند؛ همچنین در سرتاسر سرزمین‌های اسلامی، لشکریان سلجوقی چه به صورت حضور پایداری در جاهای معین یا به شکل گذرایی و انتقالی، مستقر گشتند ولی مردم آن دیار و ساکنین آنجا، همواره دشمن اردوگاه‌های نظامی سلجوقی بودند همچنانکه در مناطق بسیار گسترده‌ای اصولاً هیچ نیروی نظامی‌ای حضور نداشت. در این میان، فاطمی‌ها تردیدی در بهره‌گیری از این درگیری‌ها و تضادهای خود

راه نمی‌دادند چه شکاف دینی بزرگی، خلیفه فاطمی در قاهره و رهبر مذهب شیعی را از خلیفه عباسی در بغداد و رهبر مذهب سنی، جدا می‌ساخت؛ این اختلاف را می‌توان با اختلاف و نزاعی که میان دو کلیسای یونانی و لاتینی وجود داشت، مقایسه کرد و حتی به دلیل وجود جنبه‌های سیاسی در این اختلاف‌ها، بر آن برتری هم داشت. و بهر حال این اختلاف‌ها و درگیری‌ها منجر به فلج شدن حرکت مسلمانان گردید همچنانکه حسادت‌ها و کین‌توزی‌های میان "الکسیوس" و "لاتین"، به فلجی حرکت در جنگ‌های صلیبی منجر شد. امرای صلیبی بطور کامل متوجه شکاف و رخنه‌ای که میان خلیفه قاهره و امرای سنی مذهب در سوریه وجود داشت شدند و از طریق فرستادگان خود کوشیدند تماس‌هایی با خلیفه قاهره برقرار سازند به این امید که به یاری کمک‌های وی، بر "بیت المقدس" که در آنزمان "سقمان" فرزند امیر "ارتق" به نیابت از ترک‌ها بر آن حکمرانی می‌کرد، دست یابند. [3]

ولی خلیفه (فاطمی) بر آن شد تا خود به تنهایی عمل کند و از جنگ و ستیز موجود میان امرای سوریه و بیم و هراسی که پیشروی صلیبی‌ها ایجاد کرده بود، سوءاستفاده کرد و در اوت سال 1098 بر "بیت المقدس" چیره شد و این به رغم عدم بهره‌گیری رهبران حمله صلیبی از درگیری‌های موجود میان مسلمانان و استفاده از آن در موفقیت‌های خود و رسیدن به خواستهایی که در نظر داشتند، بود. در واقع موفقیت‌های بدست آمده آنها عمدتاً ناشی از همین درگیری‌ها بود. تفرقه پدید آمده میان امرای شام و شکافی که میان عباسی‌ها بوقوع پیوست، زمینه‌چیرگی بر "بیت المقدس" و تشکیل مملکت "بیت المقدس" را برای صلیبی‌ها فراهم ساخت. ولی سرنوشت مسیحیت لاتینی در شرق زمانی رقم خورد که در حدود سال 1130 میلادی نیروی جدیدی پا به عرصه گذاشت که توانست شام را متحد گرداند و پس از اتحاد به سوریه بپیوندند و آنها یکجا در اختیار "صلاح الدین ایوبی" قرار گرفتند.

در فصل سیزدهم از این کتاب، نویسنده از پیشنهادهایی ارایه شده از سوی "پیر دبوا" در نامه خود با عنوان (بازگرداندن سرزمین مقدس) برای جبران شکست‌های جنگ‌های صلیبی سخن بمیان آورده می‌گوید:

«می‌دانیم که زوال نظام‌های موجود تنها پس از گذشت مدت زمان دراز، به رسمیت شناخته می‌شود لذا

مردم را بر آن می‌دارد تا کوشش‌های جدیدی بکار گیرند و ریشه‌های خشک شده را زندگی جدیدی بخشند. مثال آن نیز "پیر دبوا" (Dubois fierre) در رساله معروف خود با نام " بازگرداندن سرزمین مقدس " پادشاه "اول ادوارد" به خطاب میلادی 1307 سال در آنرا که است (Derecuperatione Sanctae Terrae) انگلستان نگاشت و طی آن بر تشکیل مجمعی در اروپا برای تثبیت صلح و منع درگیری‌هایی که همچون حوادث سال 1192 میلادی منجر به ناکامی جنگ‌های صلیبی شد، پافشاری کرد؛ همزمان با این دفاع جهانی (گروهی)، دفاع از تجربه کلیسا و درآمدهای آن و در نظر گرفتن شالوده‌ای برای تأمین مالی جنگ‌های صلیبی آینده، مطرح گردید. در میان این پیشنهادها، مواردی بود که از سوی کسانی مطرح شد که در شناخت و آشنایی با شرق شهره بودند و به لحاظ عملی نیز این پیشنهادها اهمیت فوق العاده‌ای داشتند گوا اینکه جنبه سیاسی نداشتند. به عنوان مثال تشکیل ناوگان بین‌المللی که به محاصره دریایی مصر بپردازد و انجام ائتلافی با مغول‌ها و اتحاد دو طایفه دینی بزرگ یعنی "داوی‌ها" و "اسپارته‌ها"، سه اساس بزرگ این پیشنهادها را تشکیل می‌داد.»[4]

سوم: تکفیر

این پدیده از جمله مهمترین موانع در برابر "تقریب" است و به رغم اینکه اسلام، حد و مرز میان کفر و ایمان را با روشنی تمام بیان کرده و دقیقاً این مرز را مشخص ساخته است، چنین حالت شگفتی با قدرت تمام مطرح شده است.

در حدیثی به نقل از "عبادة بن الصامت" روایت شده که رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) فرمود: «هر کس شهادت "لا اله الا الله وحده لا شريك له و محمداً عبده و رسوله و عيسي عبداً و رسوله و كلمة القاها الي مریم و روح منه" دهد و اذعان کند که بهشت حق است و آتش دوزخ حق است؛ با هر کاری که کرده باشد خداوند او را وارد بهشت می‌کند.»

و در روایتی، خداوند او را از درهای هشتگانه بهشت- هر کدام را بخواهد- وارد بهشت می‌سازد و دو شیخ و "ترمذی" روایت کرده‌اند: «هر کس شهادت "لا اله الا الله" و محمداً رسول الله" گوید، خداوند آتش دوزخ را بر وی حرام می‌سازد.» [5]

و از امام صادق (علیه السلام) شنیده شده که فرمود: «اسلام شهادت "لا اله الا الله" و تصدیق پیامبری خداست و بدان از ریختن خونها پیشگیری شده و نکاح‌ها و ارث‌ها، جاری شده است و بر ظاهر آن، جماعت مردم شکل گرفته است.» [6]

قرآن کریم و پیامبر خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) نیز پیروان خود را به برخورد عقلانی، گفتگوی منطقی و پذیرش تعدد اجتهادی در صورت پی‌ریزی بر پایه‌های منطبق شرعی، فراخوانده‌اند، ولی با اینحال این پدیده در پرتو شرایط تعصب‌آمیزی، ابتدا در مسئله خوارج رخ نمود. و به رغم اینکه امت، این حالت را سپری کرد و در دوران پیشوایان مذاهب، اوضاع به روال منطقی خود بازگشت و این پیشوایان با شکوه‌ترین چهره منطقی را ارایه و پیروان خود را بر اساس آن پرورش دادند، عوامل فراوانی باعث بازگشت مجدد این نعمة شوم شد.

به نظر من مهمترین چیزی که ما را با این پدیده روبرو ساخت چیزی است که می‌توان آنرا نکوهش دیگران نسبت به پیامدهای سخن ایشان به رغم عدم باور مطلق آنان به چنین پیامد یا ملازمتهای آن،

مثلاً در گذشته، خوارج "حضرت علی" (علیه السلام) را تکفیر کردند چون معتقد بودند لازمه موضع وی در برابر داور، العیاذ بالله کفر آنحضرت است. آنها یادآور شدند که وقتی آنحضرت (ع) به هر دو داور گفت: «ببینید اگر معاویه بر حق بود او را تثبیت کنید و چنانچه من به حق بودم، مرا تثبیت کنید.» به خود شک کرد. «و بنا بر این او به خودش شك کرد چون نمی‌دانست که او یا معاویه بر حق است و ما نسبت به

ولی امام (علیه السلام) با این سخن، پاسخشان داد: «این، هرگز شك بخودم نبود ولی می خواستم منصفانه سخن گویم، خداوند متعال نیز می فرماید: «و انا أو ایاکم لعلي هدی او فی ضلال مبین» (من یا شما بر راه هدایت یا در گمراهی آشکاری هستیم) و این هرگز شك نبود و خداوند می دانست که پیامبرش بر حق است.» [7]

پس از دوره پیشوایان مذاهب، این حالت گستردگی بیشتری یافت و در مورد "افزودن صفات بر ذات الهی" و "تحسین و تقیح عقلی" شاهد آن بودیم که طرفین متنازع برآن بودند که دیدگاههای يك طرف، او را به کفر می رساند؛ ما همچنین این پدیده را در مسایل فراوانی از جمله در "توسل"، "شفاعت" و "البداء" و حتی در مواردی چون: "استحسان" و "قیاس" و "مصالح مرسله" و غیره می یابیم. حال آنکه اگر همگان به گفتگوی منطقی روی آورند خواهند دید که دست کم طرف دیگر، توجیهاتی برای ایمان به این یا آن مسئله دارد و ای بسا در آنصورت متوجه شوند که این نزاع ها لفظی است و حقیقتی ندارد. و ای بسا به عنوان مثال نزاع در خصوص مسئله ای فقهی، بدان انجامید که مخالفان به گمراهی و بدعت گذاری متهم شوند. مثلاً مسلمانان اتفاق نظر دارند که اسلام، از طلاق زن بالغ همبستر شده ولی غیر حامله در صورتی که پاک نباشد یا در حین پاکي با او نزدیکی شده باشد، نهی کرده است ولی در تأثیر آن بر افساد طلاق اختلاف نظر دارند برخی برآنند که به مجرد حصول گناه، طلاق تحقق می یابد و دیگران قایل به بطلان طلاق در این حالت هستند ولی برخی ها اینان را به گمراهی و بدعت گذاری توصیف می کنند. [8]

حملات متقابل به سطح بسیار عجیبی رسیده است. مثلاً مرحوم "تقی الدین السبکی" در کتاب خود "طبقات الشافعية الكبرى" در حق استاد خویش "الذهبی" که عالم معروفی است، می گوید: این استاد ما "الذهبی" (رحمة الله علیه) از این قبیل است: علم و دیانت دارد و در مورد اهل سنت (یعنی اشاعرة) تحمل مفرطی دارد و بنابراین جایز نیست به وی اعتماد شود... و به چنان حدی از تعصب افراطی رسیده که باعث تمسخر شده است.» [9]

و در باره "ابن حزم" می‌گوید: «کتابش "الملل و النحل" از بدترین کتاب‌هاست.» [10]

جهل و تعصّب نیز کار را بدتر کرده است چه، کسانی وارد عرصه فتوا شده‌اند که هرگز شایستگی و اهلیّت آنرا ندارند و به جز آنچه خداوند نازل فرموده، فتوا می‌دهند و این چیزی است که در جنبش‌های تکفیری دوران ما شاهد آنیم که به طور گسترده‌ای منجر به ریخته شدن خونهای بی‌گناه و به نام دفاع از دین و امت شده است حال آنکه دین و امت از آن، بری هستند.

چهارم: تردید در نیّت شرکت‌کنندگان در گفتگو:

اینکار به ایجاد فضای آرام و مطلوب یاری نمی‌رساند و به نوعی گریز یا تعلل و بهانه‌گیری و ممانعت از تحقق نتایج مطلوب می‌انجامد. ما این وضع را در روند گفتگوی پیروان ادیان با یکدیگر دیدیم چه هر طرف در پی تحمیل رسوبات ذهنی خویش بر طرف دیگر است و مثلاً طرف مسیحی، تمام کینه‌های صلیبی و الهامات خاورشناسان در خصوص "بدعت اسلامی" و نگرانی‌های خود از خیزش اسلامی را - که رقیبی برای طرح‌های توسعه و سلطه‌طلبانه غرب بشمار می‌روند - با خود حمل می‌کند و طرف اسلامی نیز تمامی سوابق ذهنی سترگ خود از خدمت تبشیر مسیحی به استعمار طی قرنهای متمادی را با خود یدک می‌کشد.

ولی کار و تلاش جدی و توجه به آموزه‌های هدایت‌گرانه و فراخوان اسلام به خوش‌گمانی نسبت به برادر مسلمان، مانع از آن می‌شود که این عامل نقش خود را در منع "تقریب" بویژه اگر در سطح علمای دست‌اندر کاری که در عرصه‌های علم و اخلاص و کوشش در راه تمامی امت، یکی از دیگری بهترند، ایفا نماید.

پنجم: هُو و جنجال و به رخ کشیدن گذشته و حمله علیه مقدسات و بی‌احترامی به یکدیگر

هر کدام از موارد فوق می‌تواند در حدّ خود مانعی در جهت تحقق گفتگوی مطلوب و از آنجا رسیدن به "تقریب" باشد. ما متون اسلامی فراوانی یافته‌ایم که جملگی بر منع این موارد، تأکید دارند: آیه کریمه: «قُلْ إِنَّمَا أَعِطْتُكُمْ بَرِئَةً بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلُدَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ» (سوره سبأ - 46) (بگو: تنها شما را به سخن یگانه‌ای اندرز می‌دهم و آن اینکه: دو تن دو تن و تک تک برای خداوند قیام کنید، سپس بیندیشید در همنشین شما دیوانگی نیست...) مانع از گفتگو در فضایی انفعالی و ساختگی است.

و آیه شریفه: «قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (سوره سبأ - 25) (بگو: نه آنچه ما گناه کرده‌ایم از شما می‌پرسند و نه آنچه شما می‌کنید، از ما پرسیده می‌شود.) مانع از درگیر ماندن با گذشته می‌شود و احترام به دیگری را تحمیل می‌کند. این امر در آیه‌ای که از دشنام گفتن حتی به خدایان مشرکان نهی می‌کند نیز کاملاً مشهود و روشن است.

ششم: علاوه بر آنچه گفته شد، اختلاف در شیوه‌های استدلال و راههای استنباط، مانع از "تقریب" و نزدیکی در نتایج حاصله است لذا باید سعی کرد موارد زیر رعایت گردد:

1- تهی گشتن از فرضیه‌های قبلی و پیش فرض‌ها، پیش از آغاز روند گفتگو.

2- توافق بر شیوه واحدی برای استنباط که البته اینکار، چندان دشوار نیست.

3- تعریف دقیق موضوع گفتگو تا هر طرف به مسئله و مفهومی مغایر با دیدگاه طرف دیگر ننگرد.

موانع دیگری [بر سر راه "تقریب"] وجود دارد از جمله:

1- در نظر گرفتن رأی و نظر نا مأنوس در يك مذهب به عنوان نشان و باور اصلي آن مذهب، که البته امری غیر منطقی است از جمله مثلاً یکی از محدثین سخنی را میگوید که دیگر محدثان همان مذهب در طول تاریخ آن را رد کرده اند ولی مخالفان نشان اصرار دارند که همین سخن را بر کل مذهب تعمیم و به آن نسبت دهند.

2- اطلاع از دیدگاههای مذهب از زبان دشمنان آن مذهب.

که این نیز بدور از منطق است زیرا دشمنان گاه می کوشند برای محق جلوه دادن مذهب خود، اوهامی را به مذهب مورد نظر نسبت دهند.

3- ورود نااهلان به روند گفتگو.

این کار را قرآن و منطق ردّ می‌کند، خداوند متعال در خطاب به اهل کتاب که ادعایی دارند که نسبت به آن اطلاعی ندارند می‌فرماید: « هَا أَنتُمْ هَؤُلَاءِ دَجَّجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ » (سورة آل عمران- 66) (هان! شما همان کسانی هستید که در آنچه بدان دانشی داشتید، چون و چرا کردید، دیگر چرا در آنچه بدان دانشی ندارید چون و چرا می‌کنید؟ و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.)

4- پیروی از شیوه‌های پیچ در پیچ برای چیره شدن بر طرف دیگر.

کاری که گفتگو را به بازی بی‌نتیجه و ثمری، تبدیل می‌کند.

و دیگر موارد و موانعی که در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست ولی باید آنها را از میان برداشت تا بتوان به "تقریب" مطلوب و بلکه ضروری در جهان آشفته کنونی نایل آمد.

[1] - "مستقبل الاسلام و الغرب" (آیند اسلام و غرب) نوشتۀ "شیرین هانتر"، ترجمه به عربی "زینب شوربا"، صفحۀ 111.

[2] - "قصة الطوائف" (داستان فرقه‌ها) نوشتۀ: "دکتر فاضل الانصاری"، صفحۀ 233.

[3]- مذاکرات و جنگ در آن واحد در طول جنگ صلیبی اول در جریان بود. همین روند در جنگ‌های سوم و ششم صلیبی نیز اتفاق افتاد؛ در اینجا شاهد اقدامات و فعالیت‌های لائیک‌ها در جهت دادن به سمت و سوی جنگ‌های صلیبی هستیم چه به رغم اینکه این جنگ بر اساس مذهبی شکل گرفت، در مسیر خود شکل دنیوی یافت. از جمله امور متناقض اینکه حملات مذهبی در رشد انگیزه‌های دنیوی مؤثر افتاد و به لائیک‌ها فرصت داد تا از آن گرایش تئوریک پای‌رهای‌ی‌ابند؛ این امر در زمان پای‌"گریگوری هفتم" کاملاً مشهود بود. نگاه کنید به: "حبشی"، "الحرب الصلیبیة الاولى" (جنگ صلیبی اول) قاهرة 1958م، صفحات: 126و127 tyre of William.1943 vol.1 pp.223-224.

[4] - "رسالة التقريب"، شماره 69، صفحات 229 تا 236.

[5]- این روایت "صحاح" در ابتدای روایات نقل شده خود، آورده‌اند و صاحب "جمع الفوائد" آنها را در ابتدای کتاب خود، گردآورده است.

[6] - الكافي، جلد دوم صفحہ 25.

[7] - "الاحتجاج"، (علامة طبرسی)، جلد اول، صفحہ 444.

[8] - "الفقه على المذاهب الخمسة"، صفحہ 411.

[9] - "طبقات الشافعية الكبرى"، جلد دوم، صفحات: 13-15.

[10] - همان منبع، جلد اول، صفحه 90.